بازوان: بازوها
نیرومند: قوی
نقص: عیب، ایراد، کمی و کاستی
سربلندی: سرافرازی
گام: قدم
قلّه: نوک کوه

زمزمه: سخن زیر لب
بخشیده ای: داده ای
یاری کن: کمک کن
توان: نیرو
زه کمان: چله ی کمان
همچون: مانند

تیزبال: سریع – تیز پرواز
بامداد: صبح زود
نیم روز: ظهر
تناور: تنومند، درشت پیکر
تیغه: لبه

روی تخته سنگ بزرگی ایستاد؛ بازوان و تن نیرومند خود را به همه نشان داد و گفت: «خوب ببینید! در بدن من هیچ نقص و عیبی نیست؛ امّا خوب می‌دانم چون تیر از کمان رها شود، همه‌ی نیروی من از تن بیرون خواهد رفت. من جان خود را در تیر خواهم گذاشت و برای سربلندی ایران فدا خواهم کرد.»

آرش با گام‌های بلند از کوه بالا رفت؛ وقتی به قلّه رسید در آنجا دست به دعا برداشت و با خدای خود زمزمه کرد: «ای خدای آسمان‌ها! ای آفریدگار کوه‌ها و دریاها! ای توانایی که به ما توانایی بخشیده‌ای! مرا یاری کن تا سرزمین ایران را از دست دشمنان رها کنم.»

آن‌گاه از بالای قلّه به دشت‌های سبز و رودهای آبی نگریست. صدای مردم از همه جا به گوش می‌رسید. آرش نام خدا را بر زبان آورد و با همه‌ی توان، زهِ کمان را کشید. تیر همچون پرنده‌ای تیزبال، پرواز کرد؛ از بامداد تا نیم روز در پرواز بود؛ از کوه و دره و دشت گذشت و در کنار رود جیحون بر تنه‌ی درخت گردویی که در جهان از آن تناورتر و بلندتر نبود، نشست و آنجا مرز ایران و توران شد.

مردم از پیر و جوان به سمت قلّه حرکت کردند. آرش، بی‌جان بر تخته سنگی افتاده بود.

آری، آری، جانِ خود در تیر کرد آرش
کار صدها، صد هزاران تیغه‌ی شمشیر کرد آرش

بله، بله، آرش جان خود را در تیر گذاشت و آن را از دست داد

او کار صدها، صدهزار شمشیر را انجام داد (یعنی کاری که صدها هزار سرباز با شمشیرهای خودشان نتوانسته بودند انجام دهند، آرش با پرتاب یک تیر انجام داد)

پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی